



فریان چشمان آهوشان سلطان صاحبقران شوم

فریات شوم، به چاکر نگاه کنید که چه هنری بر زمین دار الخافجان ریخته‌ام... نه فریان به این بنده حقیر بنگرید که چه گرام... آهای شهبان، خموش باشا بگذار شاه شاعر خوشان تحقیر کند... فریان، ای شاه شاهان، ای سلطان صاحبقران، این عینکی که بر چشمان آهوشان تان زده‌ام، یعنی به قامت رعیتان داده‌ام! ماشا الله نظرهای بد از وجود مبارک تان به دور!

این ناصر الدین شاه هم بر ای خوش عوامی داشته! انکار کنید این دنیا آدمها دیگر آن را سر کار گذارد و برود آن از چشمان است! اما تکیه و توجیهش نظیر الدین میرزا می‌نویزا از نیم قرن، در روی پادشاهی گذاشت تا هوساها شاهان را از سبک بلندترین عبرت آن روزگار نهران، شمس‌الامراء تا آوردن در بین عکاسی به ایران و گرفتن دستهای متنوع جلوه آن و این هم از عینکی که بر چشم زده کمی که با حضرت سلطانی خودمانی شوی و با عینکی عاری از حس نفرت به قاجاریان، به او بنگری می‌بینی که ناصر الدین شاه سلطان صاحبقران، اهل قوق و نوآوری در روزگار خود بود، نمی‌شد هرگونه ترفیق و ایزار آن در فرنگستان و کافرستان و هر جای دیگر ببیند و به دلش وسوسه آرمودن آن نیند. عینک از آن جمله است. می‌تواند او را نخستین شاه عینکی ایران، نماید!



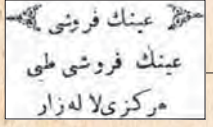
سید با سلیقه فرنگی فتها

سیدجمال الدین اسدآبادی در دوسفر تاریخی اش به ایران که دو بار به دعوت ناصر الدین شاه قاجار مورد شکر و قدردانی امین‌الضربین امین‌الضربین است باغ مشهور سردار (امروز سهرابی امین‌حضور) اقامت کرد و قناری به گودی بود که در روایت منیر السلطنه هاج‌خان امین‌الضربین به‌صورت آن زمان تهران را شایسته خود کرد. از همین رو بود که برخی وسایل شخصی خود را به یادگار از او گذاشت. سید جهانگرد، کوبی به عینک عالمانه‌ای فراوان داشت، چرا؟ شاید به دلیل سفرهایی که به ممالک افریقای شرقی و آسیای باختری آن ممالک، همین که سید عینک از او در خانه امین‌الضربین به جای مانده، بهترین شاه برای علاقه سیدجمال به این شاه ترفی و فرنگی‌هایی در آن روزگار است دیگر اجداد امین‌الضربین بعد از سید عینک با سیدجمال را به‌عنوان مجلس اهدا کردند. این سید فرنگی فتها هم از حق‌گداز صانع سلیقه بوده. برای درک سلیقه او، همین‌س که مکمل‌های گوناگون عینک‌هایش را تماشا کنید.

عینک‌های سیدجمال الدین اسدآبادی / موجود در گنجینه موزه مجلس شورای اسلامی

سه روحانی یک شاعر و یک پادشاه!

روایتی دگرگونه از نخستین عینکی‌های مشهور تاریخ معاصر ایران



عینک‌های لاله‌زاری، فقط برای مردان

جناب! عینک بدم خدمت‌تان؟ عینک خوب دارم! عینک دسته طلسم دوست داشته‌ام! سید می‌بیر ای خیابان بیست‌نهم... عینک بزنید دنیا رو ببینید... عینک بدم خدمت‌تان؟ آهی! مستقر شده روزنامه ایران به تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۰۲... روز فوشی‌چشم‌شان می‌جهد این ایزار تجدید به آرامی در حال باز کردن جیبی برای خود در ایران بوده است. دیگر نکته جالب درباره این عینک فروشی، مکان قرار گرفتن آن است. خیابان لاله‌زار، این خیابان خطرناکترین و بهترین سیماها و تئاترها را گرفته تا هتل ملی و البته جاهایی خاص برای اهل لاله‌زار هم بیست‌ه که این عینک فروشی به‌ای جلب توجه شفتگان لاله‌زار نظر خود را آن‌جا راه انداخته‌اند. در ظاهر فرنگی‌هایی آن زمان بر دیدگان رهگذران این خیابان سرشمالی پخشاند.

عکس از کتاب ۱۳۰۲ سال تبلیغات از کانیز در مطبوعات فارس‌سازان

کمتر تصویری می‌توان از اعیان، رجال، روحانیان، اهل علم و دانش و البته مردم عادی در روزگار قاجار و حتی نخستین سال‌های حکومت پهلوی اول سراغ گرفت که عینک بر چشم داشته باشند. در آن دوران که هنوز بهره‌گیری از عینک در جامعه ایرانی در میان خواص و عوام روح نیافته بود آن گونه که از مستندات تاریخی برمی‌آید، برخی از اینان در خفا عینک بر چشم می‌زدند؛ برخی نیز که تعدادشان به انگشتان دست نمی‌رسد البته از دیده شدن با عینک باکی نداشته‌اند. هر اس از «عینکی» نامیده‌اند؛ شاید دلیل بوده که موج می‌شده عینکی‌های آن زمان از داشتن چنان صفتی بهره‌زگند. سر و جانی، یک شاعر و یک پادشاه! اما این سالها بر کنار مانده‌اند؛ با تصویری عینکی از خود را می‌پندارند، به جای گذاشتن آن با تصویری از عینک خود و البته این افتخار را نصیب ما کرده‌اند که بتوانیم به عینک‌های آنان، به تاریخ سفر کنیم و از چهره عینی عینک‌شان، صورتی دیگر از تاریخ اجتماعی معاصر ایران را روایت کنیم.



عینکی که شازده شاعر را از راه به در می‌آورد!

«هر کس از جز آنه بر چو بی‌چیزی» گفتند میر که این گناهست... تعقیب نمودند و گرفتند؛ در دزدن قهه پادشاه است. ایرج میرزا، این شازده قاجاری در بیشتر عینک‌های به جای مانده با همین عینکی دیده می‌شود که بر چشم دارد. شاید این عینک اجزایی داشته که شاعر طراز آرسا خود می‌آورد است. ایرج میرزا از آن دسته آدمهایی است که انگار تکلیفشان با خودشان نبود. عینک، آخر برادر می‌تواند که شازده‌های و باید حافظ مقام و بزرگوها باشی، چرا؟ چرا برای کارگران و طبقات پایین‌دست شاعر می‌گویی؟ اصلاً این هیج! تو که مشروطه خواه نیستی، چرا در نقد معمد علی شاه سرودی؟ شاعر هم این قدر متناقض! نکند همه اینها زیر سر این عینک است؟ نکند وقتی آن را بر می‌داری، به دنیای شازگانیت بر می‌گردی و هر وقت که بر چشم می‌زندی! همین کارها را کرده‌ای که در روزگار ما از کار خیابان‌ها و بساط این دستفروشی‌ها سردر آورده‌ای! اگر خط مستقیم را می‌گرفتی و سر بهسرا این و آن نمی‌گذاشتی، الان جایبت روی ویترین زیبای کتابفروشی‌ها بود، که بساط کتابفروشی‌های کتاب خیابان، آن هم با چاپ افتضا!

عینک یک آزادی‌خواه دار کشیده شده

چنانچه است نه‌لشای قامت عاری میرزا علی‌آقا تبریزی (ثقه‌الاسلام تبریزی) و دیگر مشروطه‌خواهان آذربایجان که از کتاب دار مجازان روس آرمز این شده‌اند... آن نغی اما امروز با نامشای عینک و دیگر وسیله‌های شخصی این روحانی روشفکر در خانه مشروطه‌خیز تبریزی می‌شود...

عینک‌خانه‌الاسلام تبریزی / موجود در خانه مشروطه‌تبریزی



عینک‌های سیدجمال الدین اسدآبادی / موجود در گنجینه موزه مجلس شورای اسلامی